فصلنامه علمی ـ پژوهشی مطالعات تفسیری
سال سوم، زمستان ۱۳۹۱، شماره ۱۲
صفحات ۹۶ ـ ۷۱

Commentary Studies
A Quarterly Research Journal
Vol. 3, Winter 2013, No. 12

بررسی تطبیقی آیات تقیه در تفاسیر فریقین

محمدصادق محسن‌زاده*
محمدعلی رضایی اصفهانی**

چکیده

تقیه در لغت به‌معنای حفظ و نگهداری و در اصطلاح به‌معنای مخفی‌نمودن حق و واقعیت از دیگران یا اظهار خلاف آن، به جهت مصلحتی مهم‌تر از مصلحت اظهارحق می‌باشد. تقیه یکی از مقولات عرفی است که انسان‌ها در طول تاریخ حیات خویش، برای حفظ موجودیت در برابر بیگانگان و مهاجمین، در هنگامی که توان و نیروی مقابله با آنان را نداشته‌اند، بدان عمل نموده‌اند. تقیه از روش‌های عقلایی و مورد تأیید شریعت اسلامی است که ازجمله دلایل مشروعیت آن آیات ۲۸ سوره آل‌عمران و ۱۰۶ سوره نحل است. گرچه برخی تقیه را ساخته مذهب تشیع و جزء باورهای شیعی دانسته‌اند اما رجوع به منابع تفسیری و فقهی سایر مذاهب اسلامی، حکم به مشروعیت تقیه و عمل بر پایه آن دارد، افزون بر اینکه تقیه پیش از آنکه دارای جواز شرعی باشد، دارای جواز عرفی و عقلی است.

واژگان کلیدی

آیه ۲۸ سوره آل‌عمران، آیه ۱۰۶ سوره نحل، تقیه، مشروعیت تقیه، تفسیر تطبیقی.

---

*. دانشجوی دکتری مطالعات تطبیقی مذاهب اسلامی دانشگاه ادیان و مذاهب. ghoran251@gmail.com
**. دانشیار جامعة المصطفی العالمیه. rezaee@quransc.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۶/۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۹/۲۳

Archive of SID
www.SID.ir

طرح مسئله

انسان جهت حفظ خویش در برابر بیگانگان و مهاجمین ـ هنگامی که توان و یارای مقابله با آنان را ندارد ـ چاره‌ای جز گزیدنِ راه بهتر ندارد. ازاین‌رو برای حفاظت از جان و مال و ناموسِ خویش به تقیه رو آورده است.

تقیه به‌عنوان یک تاکتیک عمومی و شیوه معقول جهت حفاظت از هر ضرر و خطری، پیش از آنکه ریشه در نصوص و شرع مقدس اسلام داشته باشد، ریشه در عقل و فطرت آدمی دارد.

با ظهور شریعت مقدس اسلام، نه‌تنها مسئلهٔ تقیه با چالش و مشکل مواجه نگردید بلکه به‌عکس با آغوشِ بازِ پیشوایان اسلام و متفکران مسلمان روبرو شد و به‌عنوان یک سپرِ پولادین در برابر هجمات دیگران و چالش‌های زمانه، مورد قبول واقع گردید.

شبهات بسیاری از سوی جریان وهابیت و برخی مغرضان از فرق و مذاهب اسلامی و غیر اسلامی، تحتِ عنوانِ تقیه شعبه‌ای از نفاق و دروغ، به قصد هجمه به مشروعیت تقیه وارد شده است و شیعه اثناعشری به مراعات تقیه مشهور گردیده است. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا تقیه فقط به شیعه اختصاص دارد؟ با توجه به وجود آیات دلالت‌کننده بر تقیه دیدگاه مفسران و فقیهای فریقین درباره تفسیر این آیات چیست؟

مفهوم‌شناسی تقیه

۱. از نظر لغوی

تقیه مصدر فعل «تَقِی» و ریشه آن «وَقی» به‌معنای «حفظ و نگهداری» می‌باشد. (ابن‌فارس، بی‌تا: ۶ / ماده وقی) از نظر ابن‌منظور واژه تقیه مصدر ثلاثی مزید و به‌معنای بر حذر کردن می‌باشد. (ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۱۵ / ۴۰۱)

۲. از نظر اصطلاحی

یک. در اصطلاح امامیه

از نظر شیخ مفید تقیه عبارت است از: «کتمانِ حق و پوشاندنِ عقیده خود و ترک مخالفت با مخالفان در مواردی که متضمّن زیانی در دین یا در دنیا باشد.» (مفید، ۱۳۶۳: ۱۱۵)

شهید اول در تعریف تقیه می‌نویسد: «التقیة مجاملة الناس بما یعرفون؛ و ترک ما ینکرون، حذراً من غوائلهم (مکی العاملی، ۱۹۸۰: ۲ / ۱۵۵)؛ تقیه، همراهی و هم کلامی با مردم در آنچه عقیده دارند و

Archive of SID

www.SID.ir

ترک آنچه منکرند به‌خاطر دوری از شرور آنها می‌باشد.»

شهید اول با بیان عبارت «حذراً من غوائلهم» در صدد بیان علت برای تقیه می‌باشد که می‌تواند شامل ضررهای جانی و مالی و آبرویی گردد.

امام خمینی‌قدس‌سره نیز در تعریف تقیه می‌گوید:

> تقیه آن است که انسان حکمی را برخلاف واقع بگوید یا عملی را بر خلاف میزان شریعت انجام دهد که به جهت حفظ کردن خون یا ناموس یا اموال خود یا دیگری باشد. (امام خمینی، ۱۳۶۳: ۱۲۸)

دو. در اصطلاح اهل سنت

مالک بن انس، پیشوای مذهب مالکی تقیه را پنهان نمودنِ غیرِ آنچه که اظهار می‌کند، می‌داند (مالک بن انس، ۱۳۸۲: ۱ / ۲۲)

سرخسی حنفی نیز درباره تقیه می‌نویسد: «تقیه عبارت از این است که انسان به آنچه اظهار می‌کند جان خویش را حفظ کند هرچند خلاف آن را در دل پنهان کرده باشد.» (سرخسی، ۱۴۰۶: ۲۴ / ۴۵)

ابن‌حجر عسقلانی تقیه را «پرهیز از اعتقادات درونی و غیره در نزد دیگری» می‌داند. (ابن‌حجر، ۱۴۰۶: ۱۲ / ۱۳۶)

مراغی مصری در تعریف تقیه می‌نویسد:

> تقیه آن است که انسان چیزی را که خلاف حق است برای حفظ خود از ضرر دشمنان که به جان یا آبرو یا مال وی برگشت می‌کند؛ بگوید یا انجام دهد. (مراغی، ۱۹۸۵: ۳ / ۱۳۷)

سه. تعریف برگزیده

با توجه به تعاریف شیعه و سنی از تقیه، روشن می‌شود که همگان بر مفهوم واحدی اتفاق نظر داشته و چندان اختلاف اساسی و ریشه‌ای در آنها یافت نمی‌شود و نقطه اشتراک تعاریف فوق «پنهان نمودن عقیده و اظهار چیزی خلاف آن» است.

با در نظر گرفتن این نقطه مشترک، می‌توان در تعریف تقیه چنین گفت: «تقیه، مخفی نمودن حق از دیگران یا اظهارِ خلاف آن است به جهت مصلحتی که مهم‌تر از مصلحت اظهار حق می‌باشد.»

Archive of SID

www.SID.ir

بر این اساس در هنگام تقیه، نباید پایبندی قلبی و درونی به آن اعتقاد یا عملِ مخالف حق، وجود داشته باشد بلکه باید اعتقاد به خلاف آن داشته باشد و این، نقطهٔ افتراق تقیه و نفاق است که برعکس یکدیگر است.

تقسیمات تقیه

تقیه در مذهب شیعه از مهم‌ترین قواعد فقهی است که فروع و بحث‌های فراوانی را دربرگرفته است. ازاین‌رو تقسیمات متعددی برای آن ذکر شده است:

الف) به اعتبار ذات تقیه؛ امام خمینی با استفاده آیات و روایات آن را به چهار قسم «خوفی»، «مداراتی»، «کتمانی» و «اکراهی» تقسیم می‌کند. (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۰ ـ ۷)

ب) به اعتبار ارکان تقیه؛ چنان‌که امام خمینی تقیه را متشکل از سه رکن می‌داند: ۱. متقی (تقیه‌کننده)، ۲. متقی منه (تقیه شده از او) و ۳. متقی فیه (عمل تقیه‌ای).

هریک از این ارکان به اقسام مختلفی تقسیم می‌شود. (همان)

ج) به اعتبار حکم تقیه؛ فقهایی مانند شهید اول و شیخ انصاری حکم تکلیفی تقیه را به پنج قسم واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح تقسیم نموده‌اند. (مکی العاملی، ۱۹۸۰: ۲ / ۱۵۵؛ انصاری، ۱۳۷۵: ۳۲۲)

بر این اساس تقیه در همه موارد واجب و یا حتّی جایز نمی‌باشد بلکه در پاره‌ای از موارد حرام است. به‌طورکلی می‌توان گفت: هرگاه با انجام تقیه، اهداف مهم‌تری به خطر افتد در اینجا شکستن تقیه لازم می‌باشد؛ چراکه تقیه مبتنی بر قاعده اهم و مهم است که فهم آن مبتنی بر درک صحیح از وضعیت اجتماعی و شرایط زمانی و مکانی به وجود آمده می‌باشد.

مشروعیت تقیه از دیدگاه آیات قرآن

تقیه علاوه بر جواز اجتماعی و عرفی، یک رخصت شرعی بوده و جنبه تشریعی دارد.

آیات الهی بهترین و مستدل‌ترین منبع برای تشریع و جواز تقیه است و با وجودِ آیات تقیه، نیازی به دیگر ادله نقلی و لبّی نخواهد بود. برخی از آیات به‌طور صریح و برخی به‌طور ضمنی و غیر صریح بر مشروعیت و جوازِ تقیه دلالت دارد.

۱. آیه ۲۸ سوره آل‌عمران

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيسَ مِنَ اللَّهِ

Archive of SID

www.SID.ir

فِي شَيءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ.

مؤمنان نباید کافران را ـ به جای مؤمنان ـ سرپرست (و دوست خود) گیرند؛ و هر کس که چنین کند؛ ـ پس در هیچ چیز از (رابطه با) خدا (او را بهره‌ای) نیست، مگر آنکه با تقیه‌ای خودتان را از آنان نگه داری. و خدا شما را از (نافرمانی) خودش بیم می‌دهد؛ و فرجام (شما) فقط به‌سوی خداست.

تقریب استدلال

این آیهٔ مبارکه و همچنین برخی آیات دیگر[1] درصدد بیان یک درس مهم سیاسی و اجتماعی به مسلمین و مؤمنین می‌باشد و آن نفی و بر حذرداشتن از پذیرش ولایت کفار و ولی گرفتن آنها در همه کارها مگر اینکه به خاطر تقیه نمودن و دوری کردن و بر حذر ماندن از شرّ آنها باشد؛ یعنی بدین وسیله جان خود یا دیگران را از شرّ آنها حفظ کنند.

یک. دیدگاه مفسران امامیه

این آیه از مهم‌ترین آیاتی است که فقهای امامیه جهت اثبات مشروعیت تقیه بدان استنباط نموده‌اند.

شیخ طوسی از این آیه مشروعیت تقیه را استنباط نموده و درباره قرائت آن می‌نویسد: «فراء، حسن، مجاهد و یعقوب (واژه تقاة را) به صورت «تقیه» قرائت کرده‌اند.» وی سپس حکم تقیه را آورده و چنین می‌فرماید:

والتقیة ـ عندنا ـ واجبة عند الخوف علی النفس. (طوسی، بی‌تا: ۲ / ۴۳۵)

تقیه در نزد ما شیعیان هنگام ترس بر جان، واجب است.

سپس در ادامه، روایت حسن بصری را نقل نموده که گفته است:

«پیروان مسیلمه کذّاب، دو تن از اصحاب پیامبر را دستگیر نموده و نزد او آوردند. مسیلمه به یکی از آنها گفت: آیا گواهی می‌دهی که محمد رسول خداست؟ پاسخ داد: آری، سپس پرسید: گواهی می‌دهی که من رسول خدایم؟ مسلمان به گوشِ خود اشاره کرد و گفت: «إنی أصم» من کر هستم و گفتار تو را نمی‌شنوم. تا سه مرتبه از او پرسید و او نیز همان‌گونه پاسخ داد تا اینکه مسیلمه دستور کشتن او را صادر کرد. سپس از مسلمان دیگر پرسید: آیا گواهی می‌دهی که محمد رسول خداست؟

---

۱. مانند: «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْیهُودَ وَالنَّصَارَی أَوْلِیاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ»؛ (مائده / ۵۱) و «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِیاءَ». (ممتحنه / ۱)

Archive of SID

www.SID.ir

پاسخ داد: آری، گفت: گواهی می‌دهی که من رسولِ خدایم؟ پاسخ داد: آری، مسیلمه او را آزاد کرد. وی نزد پیامبر رسید و حضرت را از جریان با خبر کرد. پیامبر فرمود:

اما صاحبک فمضی علی ایمانه و أما أنت فأخذت بالرخصة.
اما رفیق تو با پایداری بر ایمانش درگذشت و تو به رخصتی که داشتی تمسک جستی.

شیخ طوسی در پایان می‌گوید: «ظاهر روایات ما دلالت بر وجوب تقیه دارد و خلاف تقیه عمل نمودن، خطا است.» (همان)

امین الاسلام طبرسی در ذیل این آیه می‌نویسد: «هر کس که آنها (یعنی کفار) را به‌عنوان دوست، یاور و سرپرستِ خود انتخاب کند از دوستان و یاوران خدا نبوده و طبق قولی از تحت ولایت خدا خارج می‌گردد. (اما) استثنایی که در آیه ذکر شده «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» استثنا از حکم قبلی (یعنی نهی از دوست و یاور گرفتن کفار) بوده و معنای آیه چنین می‌گردد: مگر در صورتی که کفار، غالب (و قدرتمند) بوده و مؤمنین، مغلوب (و ضعیف) باشند به‌طوری‌که اگر با آنها حسن معاشرت نداشته و اظهار موافقت نکنند، بترسند از (شرّ) آنها، پس در این صورت جایز است که مؤمنین به آنها اظهار محبت زبانی داشته و برای تقیه از آنها و دفع و دور نمودن شرور آنها از خودشان، با آنها مدارا کنند. البته نباید قلباً نیز به آنها متمایل شده و اعتقاد پیدا کنند. و باید گفت این آیه شریفه، دلیل بر جواز تقیه در دین هنگام ترس بر جان می‌باشد.» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲ / ۷۳)

علامه طباطبایی نیز از این آیه استفاده تقیه نموده و می‌نویسد: «این آیه دلالت ظاهری بر رخصت و جواز تقیه دارد و باید گفت که آیات و روایات دلالت بر جواز تقیه داشته و اعتبار عقلی نیز آن را تأیید می‌کند.» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳ / ۱۷۷)

قابل ذکر است که تمامی مفسرین و فقهای امامیه که از تقیه سخن به میان آورده‌اند در ادله مشروعیت تقیه بدین آیه استناد نموده‌اند.

دو. دیدگاه مفسران اهل سنت

علمای اهل سنت نیز از این آیه، جواز تقیه را استنباط نموده و احکام تقیه و اکراه ـ که نوعی از تقیه به‌شمار می‌آید ـ را در ذیل این آیه مطرح نموده‌اند.

مالک بن انس، پیشوای مذهب مالکی در کتاب ***المدوّنة الکبری*** به این آیه استدلال کرده و طلاقی را که به‌اجبار از روی تقیه و اکراه جاری شده باشد را نادرست و باطل شمرده است. وی

Archive of SID

www.SID.ir

سپس به گفتار ابن‌مسعود استدلال کرده و می‌گوید: «هر سخنی که دو تازیانه حاکمی را از من دفع کند من آن را بر زبان می‌آورم.» (مالک بن انس، بی‌تا: ۳ / ۲۹)

طبری از مفسرین بزرگ اهل سنت نیز قائل به مشروعیت تقیه در هنگام ترس بر جان شده و در ذیل این آیه می‌نویسد: «مگر اینکه در زیر سلطه آنها باشید و بر جان خویش بترسید، در این صورت با زبان نسبت به آنها اظهار دوستی کنید و دشمنی خود را از آنها پنهان دارید.» (طبری، بی‌تا: ۶ / ۳۱۳)

سرخسی حنفی در باب اکراه از کتاب ***المبسوط***، جهت اثبات جواز تقیه به همین آیه استناد نموده و قول حسن بصری را نقل کرده که گفته است: «تقیه تا روز قیامت جایز است.»

سرخسی در ادامه می‌افزاید: «ما به همین دلیل تمسک می‌جوییم ... صحیح آن است که تقیه جایز است؛ زیرا خداوند فرموده: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً»، ازاین‌رو کسی که مجبور شده از باب تقیه، کلمه شرک بر زبان آورد و چنان‌که دلش بر ایمان استوار باشد، منعی برای او نیست.» (سرخسی، ۱۴۰۶: ۲۴ / ۴۵)

فخر رازی شافعی نیز قائل به جواز تقیه شده و در ذیل این آیه، احکامی را درباره تقیه ذکر نموده و در ضمن آن می‌نویسد:

> ظاهر آیه دلالت می‌کند بر اینکه تقیه با کافرانی که چیرگی یافته‌اند، حلال می‌باشد، لیکن بنای مذهب شافعی بر این است که هرگاه میان مسلمانان، حالتی شبیه آنچه که میان مسلمانان و مشرکان است پدید آید برای حفظ نفس، تقیه حلال می‌باشد. (رازی، ۱۴۰۸: ۸ / ۱۳)

رازی در ادامه می‌نویسد: «تقیه برای حفظ نفس جایز است و آیا برای حفظ مال نیز جایز است یا نه؟ احتمال دارد که حکم به جواز شود به دلیل قول پیامبر که فرمود: «**حرمة مال المسلم کحرمة دمه**؛ یعنی حرمت مال مسلمان مانند حرمت خون اوست.» (همان)

آلوسی حنبلی در تفسیر این آیه می‌گوید: «ابو الرجاء و قتاده به صورت «تقیه» قرائت کرده‌اند و این آیه دلیل بر مشروعیت تقیه است.» (آلوسی، ۱۴۰۵: ۲ / ۴۷۹)

مراغی نیز در تفسیرش می‌آورد: «علمای اسلام از این آیه جواز تقیه را استنباط کرده‌اند.» (مراغی، ۱۹۸۵: ۳ / ۱۳۶) بزرگان و مفسرین دیگر اهل سنت نیز این آیه را دلیل محکمی بر مشروعیت تقیه دانسته‌اند.

چنان‌که در بیان تفاسیر اهل سنت ملاحظه شد، تقیه از اجتهادات تفکر شیعی نبوده بلکه یکی از

Archive of SID

www.SID.ir

نصوص اسلامی است که فقها و مفسران طبق آیهٔ فوق، بـه صـراحت، حکـم بـه جـواز آن داده و بـا استناد به این آیه شریفه، استفاده‌های فقهی فراوانی نموده‌اند از جمله اینکه تقیه را برای رفـع ضـرر و جلوگیری از خون‌ریزی و همچنین برای حفظ مال و ناموس جایز و بعضاً واجب شمرده‌اند.

۲. آیه ۱۰۶ سوره نحل

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

هرکس پس از ایمان آوردنش به خدا، کفر ورزد (مجازات می‌شود.) ـ مگر کسـی که اکراه شده، درحالی‌که دلش به ایمان آرام گرفته است ـ ولیکن، هر کـس (درِ دل و) سینه به روی کفر گشاید، پس خشـمی از طـرف خـدا بـر آنـان اسـت و برایشان عذابی بزرگ است.

تقریب استدلال

در این آیه شریفه، کیفر کسانی که پس از ایمان کافر شوند و سینهٔ خود را برای کفر گشوده دارند، خشم خدا و عذاب دردناک معین گردیده است. اما کسـانی کـه از روی اکـراه، در ظـاهر کـافر شـوند و در دل اطمینان و آرامش و ایمان داشته باشند، استثنا شده و این کیفر برایشان نخواهد بود. این حکم، رخصـتی از سوی پروردگار رحیم برای مؤمنان در حال اکراه و اجبار است که هرگاه تحت فشـار و شـکنجه واقـع شوند به آنها رخصت داده شده که اظهار کفر کرده و خود را با کافران هماهنگ و همرنگ سازند.

اکثر فقها و مفسرین شیعه و سنی، جهت اسـتنباط مشـروعیت تقیـه بـه ایـن آیـه اسـتناد نمـوده و نظرشان بر این است که این آیه در شأن عمارِ یاسر بوده که او را مجبور به بیان کفر کردنـد و ایشـان از روی ناچاری، کلمات کفرآمیز بر زبان جاری ساخت و خداوند با فرستادن این آیه، او را معذور ساخت.

این آیه شریفه در اوایل ظهور اسلام در مکه نازل شده است.

یک. دیدگاه مفسران امامیه

طبرسی در ***مجمع البیان*** ذیل این آیه می‌گوید:

این آیه درباره عمار و پدرش یاسر و مادرش سـمیه و صـهیب و بـلال و خبـاب نازل شده است، اینان مورد شکنجه کفار واقع شدند. پدر و مادر عمـار بـه قتـل رسیدند و عمّار، هر آنچه که آنان خواستند به زبان آورد و نجات یافـت. پـس از

Archive of SID

www.SID.ir

این جریان، خداوند پیامبر را از ماجرا آگاه ساخت. برخی گفتند: عمّار کافر شده است. اما پیامبر فرمود: «هرگز، عمار از سر تا پایش پر از ایمان است و ایمان با خون و گوشت او درآمیخته و عجین شده است.»
عمار (پس از این اتفاق) با چشم گریان به حضور پیامبر شرفیاب شد. پیامبر فرمود: چه پشت سر داری؟ (تو را چه شده که گریان آمدی؟) عرض کرد: یا رسول الله، بدی و زشتی (پشتِ سر دارم) مرا رها نکردند تا اینکه خدایان آنها را با نیکی یاد کردم و خودم را به شما رسانیدم. پیامبر درحالی‌که چشمان اشک بار عمار را پاک می‌کرد فرمود: اگر باز هم در چنگ آنها گرفتار شدی سخن گذشته را تکرار کن. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۴ / ۵۷)

طبرسی بعد از ذکر جریان فوق می‌نویسد:

مقصود و منظور آیه این است که اگر کسی مجبور به تقیه شد و به زبان اظهار کفر نمود ولی در دل اطمینان به ایمان داشت، در این صورت وی را گناهی نیست. (همان)

فاضل مقداد در ***کنزالعرفان*** بعد از ذکر جریان عمار یاسر، در ذیل آیه، فوائدی را استنباط نموده و در ضمن آنها گفته است: «این آیه دلالت بر جواز و مشروعیت تقیه می‌کند.» (فاضل مقداد، ۱۴۱۹: ۱ / ۳۹۳)
امام خمینی‌قدس‌سره نیز این آیه شریفه را مجوّز تقیه دانسته و گفته است:

این آیه درباره عماریاسر آمده است، کفار او را اکراه کردند که کافر شود؛ او هم اظهار کفر کرد و هر آن چه آنان خواستند از ناسزاها گفت. سپس گریان پیش پیغمبر آمد؛ این آیه نازل شد و اجازه «تقیه» داده شد. (امام خمینی، ۱۳۸۴: ۴۸۰)

ایشان در بحث مکاسب محرمه قائل شده است به اینکه این آیه قابل تخصیص بر تهدید به قتل نبوده و در همین زمینه می‌گوید:

بسیار روشن است که شأن نزولِ آیه، موجب تقیید اطلاق یا تخصیص عموم آن نمی‌شود. پس قول خداوند که فرموده: «إلّا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان» مطلق بوده و شامل تمامی موارد اکراه می‌شود و جهتی و دلیلی برای اختصاص دادن آن به خصوصِ ترساندن بر قتل نیست اگرچه شأن نزول آن خاص است. چنان‌که همین گونه است حال سایر آیات. (امام خمینی، ۱۳۷۶: ۱۴۰)

Archive of SID

www.SID.ir

محمدجواد مغنیه (۱۳۸۸: ۴ / ۵۵۶) و علامه طباطبایی (۱۴۱۷: ۱۲ / ۵۰۹) نیز به این آیه برای مشروعیت تقیه استناد نموده و در ذیل آن، احکامی را درباره تقیه مطرح نموده‌اند.

دو. دیدگاه مفسران اهل سنت

باتوجه به اینکه یکی از سبب‌های تقیه، اکراه است، چنین می‌توان گفت که میان این دو واژه (اکراه و تقیه) از نظر مصداق، نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار بوده و در بسیاری از موارد، احکامی که در خصوص اکراه مطرح می‌شود مربوط به تقیه نیز می‌شود.

بسیاری از فقها و مفسرین اهل سنت از این آیه شریفه، احکامِ مربوط به اکراه را (که بازگشت به حکم تقیه می‌کند،) استخراج و استنباط نموده‌اند.

در ذیل، برخی از گفتارهای آنان یادآوری می‌شود که عبارت است از: شأن نزول، احکام و مسائل و مصادیق اکراه و استنادشان به این آیه جهت اثبات رخصت و جواز عمل نمودن به محرّمات و ترک واجبات در هنگام اکراه و تقیه.

از دیدگاه محمد بن ادریس شافعی، پیشوای مذهب شافعی، تقیه در اموری صحیح است که برای اکراه شونده مباح باشد چیزهایی را که در شرع حرام است به زبان آورد یا انجام دهد. ازاین‌رو، وی به این آیه استدلال کرده و گفته است: «از نظر حکم شرعی قول انسان مجبور ناگفته تلقّی می‌گردد.» وی در این باره به اطلاق سخن رانده تا آنجا که بر عدم ثبوت سوگند اکراه شونده رأی داده و در این باره ضمن استناد به این آیه به سنت نبوی نیز استناد کرده و این قول را به عطاء بن ابی رباح که یکی از بزرگان تابعین می‌باشد نسبت داده است. (شافعی، ۱۴۰۰: ۲ / ۱۱۴)

همچنین از دیدگاه احمد بن حنبل، پیشوای مذهب حنبلی، بر زبان آوردن کلمهٔ کفر به هنگام اکراه مباح می‌باشد؛ اما اکراهی که این امر را مباح می‌کند بنا به یکی از دو گفته‌ای که از وی نقل شده است این است که: انسان در صورت انجام ندادن کاری که بدان مجبور شده بر جان یا قطع یکی از اعضایش بترسد. (ابن‌جوزی، ۱۴۰۷: ۴ / ۶۹۶)

آنچه انسان را به تعجب وا می‌دارد این است که تقیه در نزد ابوحنیفه، پیشوای مذهب حنفی، در قتل نیز جایز می‌باشد چنان‌که در کتاب ***فتاوی قاضیخان*** نوشته فرغانی حنفی،[1] موارد بسیاری شمرده شده است که تقیه در آنها جایز شمرده شده است. یکی از آن موارد این است که: هرگاه کسی را مجبور کنند که مرد مسلمانی را بکشد و اگر خودداری کند کشته و یا یکی از اعضایش قطع خواهد شد و او آن

۱. ***فتاوی قاضیخان*** در حاشیه کتاب ***الفتاوی الهندیه*** نوشته شده است.

Archive of SID

www.SID.ir

مرد مسلمان را بکشد، آیا این نوع اکراه صحیح است؟ و آیا کشنده، محکوم به قصاص می‌شود یا نه؟

ابوحنیفه و محمد گفته‌اند: اکراه درست است و قصاص بر اکراه‌کننده جاری می‌شود نه بر اکـراه شـونده. (فرغانی، ۱۴۰۶: ۵ / ۴۸۴)

لازم به ذکر است: آنچه که مورد اتفاق علمای امامیه می‌باشد این است که یکی از موارد حرمـت به‌کارگیری تقیه، تقیه در قتل است که در آن اکراه معنایی نداشته و کسـی کـه دیگـری را بـه بهانـه اکراه و اجبار بکشد مانند کسی است که وی را به عمد و اختیار به قتل رسانده است و این مطلـب بـا عقل و نقل مطابقت دارد؛ چنانکه امـام بـاقر﵇ در روایتـی مـی‌فرمایـد: «تقیـه بـرای آن قـرار داده شده که خون (مردم) حفظ شود و هرگاه به (ریختنِ) خون برسد دیگر تقیه‌ای نیسـت.» (حـر عـاملی، ۱۴۰۳: ۲۸ / ۱۷۴)

طبری در ***جامع البیان***، چنین بیان می‌دارد که: این آیه درباره عمار یاسر نـازل شـده اسـت.» وی ماجرای عمار را از طریق ابن عباس و قتاده و أبوعبیدة نقل کرده و سپس کلام الهی را چنین تفسـیر می‌کند: «هرگاه شخصی مجبور به تلفظ کلمه کفر گردد و آن را تلفظ کند، از خشم و عـذاب خـدا در امان است.» (طبری، بی‌تا: ۱۴ / ۱۲۲)

کلام طبری، گویای جواز تقیه است که به خاطر حفظ جان، مال یا آبرو مجبور به انجام عملی یـا تلفّظ کلمه‌ای می‌گردد.

سرخسی حنفی در ***المبسوط*** درباره جواز اظهار کفر از باب تقیه در حال اکراه چنـین مـی‌نویسـد: «این را پیامبر خداﷺ به عمار اجازه داد، لیکن این نوع تقیه تنها برای غیر پیـامبران و فرسـتادگان خداوند جایز است.» (سرخسی، ۱۴۰۶: ۲۴ / ۲۵)

کیا هراسی شافعی به این آیه استدلال کرده و گفته است:

> این آیه دلالت دارد بر اینکه احکام ارتداد بر تقیـه‌کننـده لازم نمـی‌آیـد ... زیـرا شارع مقدس به سبب آن که تقیه‌کننده قصد دفع ضرر از خودش را داشته او را بخشیده است. (کیا هراسی، ۱۳۸۲: ۳ / ۲۴۶)

ابن عطیه اندلسی مالکی از دیگر فقهای اهل سنت، چنین می‌گوید:

> روایت شده که عمار بن یاسر القائات آنان را بر زبان آورد و خداوند در این آیه او را استثنا (از حکم ارتداد و کفر) نمود و پس از او این رخصت به صـورت عمـوم باقی ماند. (ابن‌عطیه، ۱۴۰۷: ۱۰ / ۲۳۴)

Archive of SID

www.SID.ir

وی سپس به مواردی از اکراه که در آنها تقیه نمودن صحیح است، اشاره کرده، مانند اکراه بر خرید و فروش، سوگند، طلاق، افطار در ماه رمضان و نوشیدن مسکرات و ... که اکراه‌شونده به چیزی از آن ملزم نیست و سپس می‌گوید: «تقیه در امثال این امور مشروط به آن نیست که برای حفظ نفس از نابودی انجام شود؛ زیرا مصادیق اکراه که سبب جواز تقیه می‌شود بسیار است.» وی سپس قول مالک را نقل کرده که گفته است: «قید و بند، زندان، تهدید هراس‌انگیز، همه اکراه شمرده می‌شوند هرچند واقع نشوند البته به شرطی که ظلم آن ستمگر و اجرای تهدیدهایش محقَّق باشد.» (همان: ۲۳۵)

ابن‌عربی مالکی از جمله کسانی است که درباره این آیه به تفصیل سخن رانده و در ذیل آن، نُه مسئله را ذکر نموده است. مسئله هشتم از این مسائل که بسیار عجیب و شگفت‌انگیز بوده و وی آن را جایز دانسته، این است که «انسان می‌تواند از باب تقیه زنش را بر اثر اکراه و اجبار در اختیار غیر قرار داده و خود را به کشتن ندهد و برای رهایی او، اذیت و آزاری را تحمل نکند.» (ابن‌عربی، ۱۳۹۲: ۳، ۱۱۷۷)

باید گفت که وی در این رأی به روایتی که بی‌شک از اسرائیلیات است اعتماد کرده و تقیه را تا این حد در نزد خود جایز شمرده درحالی‌که یکی از اسباب تقیه حفظ ناموس انسان است نه هتک آن! (العمیدی، ۱۳۷۷: ۴۳)

نکته‌ای که می‌توان به‌عنوان بحث فقه القرآنی از این آیه شریفه به دست آورد این است که هر گاه مسلمانی تحت فشار و اکراه واقع گردد، در مواردی که مصلحت اسلام یا امت مسلمان اقتضا می‌کند باید تقیه نماید؛ زیرا گاهی با ترک تقیه، مشکلات فراوانی به بار آمده و ارزش‌های بزرگی از دست می‌رود که قابل جبران نیست و در واقع می‌توان ادعا نمود که مشروع بودن تقیه برای حفظ ارزش‌های اسلامی و نگهداری مصالح اسلام و مسلمین است که مفسران و فقهای شیعه و سنّی بدان اذعان نموده‌اند.

۳. آیه ۲۸ سوره غافر

سومین آیه‌ای که مفسران و فقهای مذاهب اسلامی جهت استنباط مشروعیت تقیه بدان استناد نموده‌اند؛ آیه ۲۸ سورهٔ غافر است.

وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يقُولَ رَبِّي اللَّهُ وَ قَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ.

و مرد مؤمنی از خاندان فرعون که ایمان خود را پنهان می‌داشت، گفت: آیا

Archive of SID

www.SID.ir

مردی را می‌کشید به خاطر اینکه می‌گوید: پروردگار من خداست، درحالی‌که به یقین دلیل‌های روشن (معجزه‌آسا) از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؟! و اگر دروغ‌گو باشد، پس (پیامد) دروغش فقط بر اوست؛ و اگر راستگو باشد، برخی (عذاب‌هایی) که به شما وعده می‌دهد به شما خواهد رسید؛ در حقیقت، خدا کسی را که او اسرافکاری بسیار دروغ‌گوست، رهنمون نمی‌شود.

تقریب استدلال

در این آیه سخن از منزلت و شأن فردی از آل‌فرعون است که مردی زیرک و باهوش و موقعیت‌شناسی بود. کسی که خداوند از او به‌عنوان مؤمن آل‌فرعون یاد می‌کند. وی به‌خاطر مصالحِ مهم‌تر، راه تقیه را در پیش گرفته و در برابر فرعون و یارانش، ایمان و عقیدهٔ خویش را در سال‌های مدیدی پنهان نمود. او از طریق تقیه و کتمان عقیده‌اش با توجه به نفوذی که در عمق تشکیلات فرعون داشته، از نقشه‌ها و طرح‌های او با خبر شده و حضرت موسی را آگاه نمود و نقشه‌های دشمنان را نقش بر آب کرد و خدمات شایانی از این طریق به حضرت موسی و پیروان او ارائه داد.

وی هنگامی که فهمید فرعون و اطرافیانش تصمیم گرفته‌اند حضرت موسی را بکشند فکر کرد اگر ساکت بنشیند او را خواهند کشت. ازاین‌رو در مقام نصیحت آنان بر آمد و با عباراتی گاهی دو پهلو و گاهی صریح، آنها را از این عمل باز می‌داشت و از آن جمله خطاب به آنها می‌گفت: آیا می‌خواهید مردی را بکشید که می‌گوید: پروردگار من «الله» است و از سوی او برای شما معجزات و دلائل روشن از قبیل عصا و ید بیضاء آورده است؟ یعنی برای آزادی اندیشه و بدون اینکه موسی جرمی مرتکب شده باشد به خصوص که دلایل روشنی برای صحت ادعای خود ارائه می‌دهد می‌خواهید مرتکب قتل و آدمکشی شوید! بی‌شک این کار، عجولانه و از نظر افکار نکته سنجان مردود است. ازاین‌رو لازم است قدری حوصله کنید اگر او دروغ‌گو باشد طبعاً مشتش باز خواهد شد و دیگر حنایش رنگ نخواهد داشت و همان دروغ‌گویی برای بی‌اعتباری و رسوایی‌اش کافی است و اگر راستگو باشد، بی‌شک برخی از وعده‌هایش ـ در دنیا یا آخرت ـ در حق شما تحقق خواهد یافت و اقدام شما بی‌حاصل خواهد بود و از سوی دیگر باید بدانید که خداوند کسی را که از مرز تکلیف و وظیفه پا فراتر نهد و بسیار دروغ‌گو باشد، هدایت نخواهد کرد. (قربانی لاهیجی، ۱۳۸۰: ۸ ـ ۷ / ۲۴۲)

یک. دیدگاه مفسران امامیه

بسیاری از مفسرین به این آیه شریفه تمسک نموده و به دلالت آن بر مشروعیت تقیه تصریح کرده‌اند.

Archive of SID

www.SID.ir

طبرسی در ***مجمع البیان*** می‌نویسد:

> مؤمن آل‌فرعون که ایمان خود را پوشیده نگاه می‌داشت بر وجه تقیه ایمانش را در سینه پنهان می‌داشت. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۱ / ۲۵۸ ـ ۲۵۷)

وی سپس کلامی را از امام صادق‌علیه‌السلام در خصوص تقیه ذکر می‌کند که فرمود:

> التقية من ديني و دين آبائي و لا دين لمن لا تقية له و التقية ترس الله في الارض لان مؤمن آل فرعون لو اظهر الاسلام لقتل. (همان)
> تقیه از دین من و از دین پدران من است و دینی نیست بر آن که تقیه ندارد، و آن سپر خداوند در زمین است؛ زیرا مؤمن آل فرعون اگر دین خود را ظاهر می‌کرد، کشته می‌شد.

قمی مشهدی در ***کنز الدقائق*** و ***بحر الغرائب***، در ذیل این آیه می‌نویسد: «او ایمانش را از آل‌فرعون، طبق تقیه پنهان می‌نمود.» (قمی مشهدی، ۱۴۰۷: ۱۱ / ۳۷۸) علامه طباطبایی درباره این آیه می‌نویسد:

> ظاهر سیاق آیه دلالت دارد بر اینکه جمله «من آل فرعون» صفت آن مرد و جملهٔ «یکتم ایمانه» صفت دیگری از او است. در نتیجه معلوم می‌شود مؤمن آل فرعون از دودمان خود فرعون؛ یعنی از نژاد قبطیان و نیز از خواصّ درباری وی بود و کسی از ایمان او خبردار نشده، چون ایمان خود را از آنان مخفی کرده و تقیه نموده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۷ / ۳۲۸)

آیت‌الله مکارم شیرازی نیز در ذیل این آیه گفتاری درباره تقیه ارائه می‌دهد و در ضمن آن می‌نویسد: «شخص پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله در آغاز قیامش در مدت چند سال دعوت پنهانی داشت و از همین روش استفاده می‌کرد تا اینکه یارانش فزونی گرفت و هسته‌بندی اسلام محکم شد آنگاه رسماً اسلام را اعلام نمود. حضرت ابراهیم نیز با تمام شجاعت و قهرمانی که داشت به هنگام تصمیم بر شکستن بت‌ها از تقیه استفاده کرد و برنامهٔ خود را از بت‌پرستان کتمان نمود وگرنه هرگز موفق نمی‌شد. ابوطالب عموی پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله شاید تا آخر عمر روش تقیه را از دست نداد و تنها در مقطع‌های خاصی ایمان خود را آشکار ساخت ولی در مواقع دیگر صریحاً چیزی نمی‌گفت تا بتواند نقش مؤثر خود را در حفظ جان پیامبر در مقابل بت پرستان لجوج و بی‌رحم ایفا کند.» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۲۰ / ۹۰)

Archive of SID

www.SID.ir

دو. دیدگاه مفسران اهل سنت

مفسران اهل سنت نیز اتفاق نظر دارند بر اینکه گوینده گفتاری که آیه شریفه آن را نقل کرده؛ مردی بوده که به پیامبری موسی ایمان داشته، اما بر جان خود از سوی فرعون و یارانش بیمناک بوده و تقیه می‌نموده است.

با اینکه این آیه نیز (همانند آیات پیشین) به وضوح بر تقیه این مرد مؤمن دلالت دارد با این حال برخی از گفته‌های مفسران اهل سنت دربارهٔ آن نقل می‌شود تا روشن شود که تقیه (تقیه کتمانی) قرن‌ها پیش از ظهور اسلام نیز رایج بوده و اهل سنت نیز قائل به مشروعیت آن می‌باشند.

طبری در تفسیرش ذیل این آیه می‌نویسد:

> او از قوم فرعون بود، نهایت آن که به موسی ایمان آورده بود و ایمانش را از فرعون و قومش به خاطر ترس بر جانش مخفی نگاه می‌داشت. (طبری، بی‌تا، ۱۱ / ۵۴)

ماوردی از قول سدّی نقل کرده که این مرد پسر عموی فرعون بوده است. سپس می‌گوید: این مرد پیش از آمدن موسی مؤمن بود و ایمان خود را پنهان می‌داشت، همچنین همسر فرعون، و این سخن از حسن بصری است. ضحاک نیز گفته است: او ایمانش را به منظور مدارا با قومش مخفی می‌داشت و بعد آن را ظاهر ساخت و آنچه را از قرآن از قول او حکایت کرده در حال کتمان ایمانش گفته است.» (ماوردی، ۱۴۰۶: ۵ / ۱۵۳)

رازی شافعی گفته است: «خداوند از این مؤمن خبر داده که او ایمانش را پنهان می‌داشت و کسی که ایمانش را پنهان می‌کند چگونه می‌تواند این سخنان را به فرعون بگوید؟ به همین سبب در این مورد دو قول وجود دارد:

اول: هنگامی که فرعون گفت: «ذروني أقتل موسى؛ بگذارید موسی را بکشم» این مؤمن اظهار نکرد که او بر آیین موسی است بلکه وانمود کرد که پیرو فرعون و بر کیش اوست جز اینکه مدعی شد مصلحت بر ترک قتل موسی است؛ زیرا از او جز دعوت به خدا و اثبات آن با معجزه‌های کوبنده گناهی صادر نشده است و این امر، کشتن او را ایجاب نمی‌کند، بلکه اقدام بر قتل او موجب آن است که مردم با بدترین الفاظ به بدگویی بپردازند.

دوم: آنکه مؤمن آل فرعون نخست ایمانش را پنهان می‌داشت اما هنگامی که فرعون گفت: «ذروني أقتل موسى» پرده از آیین خود برداشت و آشکار کرد که او بر دین موسی علیه السلام است و به حق با فرعون سخن گفت.» (رازی، ۱۴۰۸: ۲۷ / ۶۰)

Archive of SID

www.SID.ir

البته به نظر نگارنده، قول نخست ارجح است؛ زیرا هم سیاق آیه و آیات دیگر قول نخست را تأیید می‌کنند و هم بیشتر مفسران به این تصریح کرده‌اند که آیه دلالت دارد بر اینکه این مرد مؤمن خود را به صورت اندرزگویی مهربان که بر حفظ مصالح فرعونیان حریص است نشان می‌دهد و می‌نمایاند که وی به همان قدر که به مصالح فرعون و مردمش اهمیت می‌دهد به امر موسی‌علیه‌السلام بی‌اعتناست. به هر حال، هر کدام از این دو قول صحیح باشد نتیجه آن است که این مرد برای حفظ جان خویش از خشم فرعون و یارانش، تقیه کرده و ایمانش را در سینه پنهان نگاه داشته است و قرآن کریم او را به سبب رعایت تقیه، فریبکار و منافقی که خلاف اعتقاد درونی خود را ظاهر کرده معرفی ننموده است، بلکه او را به محبوبترین اوصاف نزد خداوند که صفت ایمان باشد معرفی کرده و او را مؤمن دانسته است و بلکه مطابق آنچه که از پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده وی از جملهٔ صدّیقان می‌باشد.

محدثان اهل سنت از ابن عباس و او از پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌اند که:

> الصديقون ثلاثة: «حبيب النجار» مؤمن آل يس الذي يقول «فاتبعوا المرسلين اتبعوا من لا يسالكم أجرا» و «حزقيل» مؤمن آل فرعون و «علي بن ابي‌طالب‌علیه‌السلام و هو أفضلهم.[۱]
>
> صدیقان سه نفرند که عبارتند از: حبیب نجار مؤمن آل‌یاسین، حزقیل مؤمن آل‌فرعون و علی بن ابی‌طالب که سومی افضل آنهاست.

قرطبی مالکی دربارهٔ اندرزهای این مرد مؤمن و گفتار او «و إن يك كاذباً فعليه كذبه» چنین گفته است: «این شک او درباره رسالت و صداقت موسی‌علیه‌السلام نبوده، بلکه وی با لطف و مدارا از آنها خواسته است که از آن رفتار باز ایستد و از اذیت و آزار دست بردارند.» (قرطبی، ۱۴۰۵: ۱۵ / ۳۰۷)

شوکانی پس از آن که در تفسیرش گفتار این مؤمن را نقل کرده گفته است: «سپس در دفاع از موسی‌علیه‌السلام با لطف و مدارا با مردم رفتار کرد و گفت: «وَإِنْ يكُ كَاذِبًا؛ اگر او دروغ‌گو باشد» و این سخن او ناشی از شک و دودلی نبود؛ زیرا چنان‌که خداوند او را توصیف کرده است، وی مؤمن بوده و مؤمن شک نمی‌کند.» (شوکانی، ۱۹۹۶: ۴ / ۴۸۹)

آلوسی در تفسیرش پس از ذکر گفتار این مؤمن به فرعون و قومش، می‌گوید: «به‌طور قطع این مرد برای حفظ جان خود به جهت ترس از اینکه مبادا فرعون حقیقت کار او را بفهمد و بر او حمله‌ور

---

۱. این حدیث را متّقی هندی در *کنز العمال* (۱۴۰۵: ۱۱ / ۶۰۱) ذکر کرده است و سیوطی آن را حدیثی حسن شمرده است و اغلب مفسرین اهل سنت در ذیل تفسیر آیه مذکور این حدیث را آورده‌اند.

Archive of SID

www.SID.ir

شود؛ احتیاط کرده و با نرمی و مدارا به احتجاج پرداخته و گفته: «و ان یك كاذبا فعلیه كذبه؛ یعنی اگر موسی دروغ‌گو باشد وبال دروغ دامن او را خواهد گرفت». (آلوسی، ۱۴۰۵: ۲۴ / ۶۴)

قاسمی در ***محاسن التأویل*** درباره این مرد مؤمن گفته است: «او با آنها راه اندرز و مدارا در پیش گرفت و چیزی گفت که به تسلیم و تصدیق آنها نزدیک‌تر و مؤثرتر بود تا سخنانش را بشنوند و اندرزهایش را رد نکنند؛ زیرا او هنگامی که موسی‌ؑ را راستگو انگاشت در واقع ثابت کرد که در همه آنچه وعده می‌دهد راستگوست، اما به دنبال آن گفت: «یصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي یعِدُكُمْ؛ برخی از آنچه را وعده می‌دهد به شما خواهد رسید» و با این سخن در ظاهر مقداری از حق او را نادیده گرفت تا به آنها بنمایاند که این گفتار کسی نیست که به ادای حق او پایبند باشد و او را بستاید چه رسد به آنکه طرفدار و هواخواه او باشد و مقدم داشتن کاذب بر صادق نیز به همین ملاحظه است.» (قاسمی، ۱۳۹۸: ۱۴ / ۲۳۲)

محمد بن یوسف اطفیش خارجی اباضی درباره این مرد مؤمن گفته است: «او قبطی و پسر عمّ فرعون و به منزله ولیعهد و رئیس قشون او بوده، و نیز گفته شده: وی اسرائیلی بوده است. معنای اینکه او از خاندان فرعون بوده بنابر هر دو قول این است که او در میان فرعونیان به تقیه زندگی می‌کرده و می‌نمایانده که بر دین آنهاست و ظاهر سخن این مرد که در قرآن آمده بیانگر آن است که وی از آنها بوده است.»

وی سپس می‌گوید: «این مرد مؤمن برای حفظ جانش تقیه می‌کرده و آنچه را خداوند در قرآن ذکر کرده و گفته است: «وَإِنْ یكُ كَاذِبًا فَعَلَیهِ كَذِبُهُ، و معنای «فعلیه كذبه» این است که بی‌تردید کیفر دروغ او از سوی خداوند به او خواهد رسید و برای دفع او نیازی به کشتن وی نیست.» (اطفیش، ۱۴۰۶: ۱۱ / ۳۴۳)

مراغی نیز گفته است: «این مرد مؤمن پسر عمّ فرعون و ولیعهد و رئیس قشون او بوده است و او به همراه موسی‌ؑ از شرّ فرعون نجات یافت و در آیهٔ: جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِینَةِ یسْعَى، مراد اوست.»

سپس در تفسیر آیه کریمهٔ «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یكْتُمُ إِیمَانَهُ» گفته است: او که از بیم جان ایمانش را پنهان می‌داشت به آنان گفت: آیا برای شما سزاوار است مردی را بکشید که جز گفتن «پروردگارم الله است» خلافی نکرده و برای صدق گفتار خود نیز دلایل بسیاری به شما ارائه داده است و هیچ موردی نیست که کشتن او را ایجاب کند و یا وی مستحق مجازاتی باشد. فرعون این سخنان را شنید و به آن گوش فرا داد و از کشتن موسی‌ؑ دست کشید. (مراغی، ۱۹۸۵: ۲۴ / ۶۳)

Archive of SID

www.SID.ir

چنان‌که ملاحظه شد این آیه شریفه بر جواز پنهان داشتن ایمان در حال خوف و ترس دلالت دارد و روشن است که پنهان داشتن ایمان ممکن نیست مگر با اظهار خلاف آن و هماهنگ شدن با کفار در کارهایشان و رها کردن ظاهری وظایف ایمانی برای حفظ جان خود یا دیگران و مصالح مهم دیگر، و این همان تقیه است که مفسران مذاهب اسلامی بدان اشاره کرده‌اند.

خداوند به همین گونه، تقیهٔ این مرد و اندرزهای وی را به قوم خود و نرمی و مدارای او را در گفتار، وسیله‌ای قرار داد تا موسی‌علیه‌السلام را از کشتن رهایی بخشد. حال که امر بدین‌گونه است که ذکر شد پس چگونه برخی از شبهه‌افکنان به خود اجازه می‌دهند که بگویند: تقیه ساختهٔ ائمه رافضه است تا به وسیلهٔ آن اقوال خلاف خود را توجیه کنند؟! و چگونه ممکن است این سخن آنها درست باشد: هر کس تقیّه کند خدعه گر و دروغ‌گوست؟!

۴. تقیه در دیگر آیات

جدای از آیاتی که صریحاً دلالت بر تقیه داشت آیات دیگری نیز وجود دارد که به‌طور ضمنی (البته با کمک روایات و تفاسیر اهل بیت و مفسران) اشاره و دلالتی بر تقیه دارند مانند آیات ۱۰ تا ۲۰ سورهٔ کهف درباره اصحاب کهف؛ چنان‌که در روایات آمده است: «تقیه هیچ کس به میزان تقیه اصحاب کهف نبوده؛ زیرا در اعیاد کفار شرکت جسته و زنار به گردن می‌آویخته‌اند (با آنکه معتقد به آن نبودند)» (مجلسی، ۱۳۶۶: ۷۵ / ۴۲۹) و همین عمل آنها و پناه بردن آنان به‌سوی غار از جملهٔ بارزترین مصادیقِ عمل به تقیه در میان امت‌های پیش از اسلام و افراد مؤمنِ تابعِ انبیا بوده است به نحوی که قرآن کریم و روایات به خوبی از آنان یاد نموده‌اند.

آیه دیگر، آیه ۱۰۵ سورهٔ مائده است که می‌فرماید:

> يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَينَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.
>
> ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مراقب خود باشید، اگر شما هدایت یافته‌اید، گمراهی کسانی که گمراه شده‌اند به شما زیانی نمی‌رساند. بازگشت همه شما به‌سوی خداست و شما را از آن چه عمل می‌کردید، آگاه می‌سازد.

این آیه، طبق نظر مفسران، دلالت بر تعطیل شدن امر به معروف و نهی از منکر در برخی موارد دارد و ناظر به موردی است که اهل ایمان در ضعف بوده و امر و نهی، خطر جانی در پی داشته باشد که در این صورت باید با تقیه نمودن (یعنی ترک امر به معروف و نهی از منکر) از جان خود محافظت

Archive of SID

www.SID.ir

نمود، چنان‌که طبرسی در ذیل این آیه ضمن مطرح کردن نظریاتی درباره دلالت آیه بر ترک امر به معروف و نهی از منکر، می‌نویسد: «این آیه فقط صورتی را بیان می‌دارد که امر به معروف (و نهی از منکر) موجب مفسدهٔ بیشتر و بالاتر است یا شخص در حال تقیه است.» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳ / ۳۹۲)

برخی از بزرگان امامیه در ذیل آیهٔ ۱۳ سورهٔ حجرات که می‌فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ همانا گرامی‌ترین شما در نزد خداوند با تقواترین شما است.» منظور از تقوا را تقیه دانسته و یادآور روایاتی شده‌اند که دلالت دارد بر اینکه منظور از «تقوی» در آیه «تقیه» می‌باشد. چنان‌که مجلسی از امام رضاؑ نقل می‌کند که:

> لادین لمن لاورع له و لا ایمان لمن لا تقیة له، ان اکرمکم عندالله «اتقیکم» اعملکم بالتقیه قبل خروج قائمنا فمن ترکها قبل خروج قائمنا فلیس منّا. (مجلسی، ۱۳۶۶: ۷۵ / ۴۲۰)
>
> دین ندارد کسی که ورع و پرهیز از حرام ندارد و ایمان ندارد کسی که تقیه نمی‌کند همانا گرامی‌ترین شما در نزد خدا، عمل‌کننده‌ترین شما به تقیه است تا قبل از خروج و ظهور قائم ما، پس هر کس آن را تا قبل از خروج قائم ما ترک کند از ما نیست.

همچنین مجلسی از امام صادقؑ و امام کاظمؑ نیز نقل می‌کند که این دو امام معصوم، واژهٔ «اتقیکم» را به «اعملکم بالتقیة» و یا «أشدکم تقیة» تفسیر نموده‌اند. (مجلسی، ۱۳۶۶: ۶۷ / ۲۷۹)

آیات دیگر قرآن نیز مانند ۹۶ / مؤمنون؛ ۳۴ / فصلت؛ ۲۲ / رعد و ۵۵ / قصص مسئله تقیه و مدارا نمودن با مردم قابل استنباط است چنان‌که به گفتهٔ مفسران، روایاتی نیز در این باره وارد شده که این آیات شریفه را ناظر به تقیه دانسته است.

طبرسی در ***مجمع البیان*** در ذیل آیه ۵۴ سورهٔ قصص می‌نویسد: «وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ: سخنان زشت و ناپسندی که از کفار می‌شنوند به سخنان نیکو پاسخ می‌گویند.» برخی گفته‌اند: یعنی منکر را به معروف دفع می‌کنند، برخی گفته‌اند: جهل جاهل را به حلم دفع می‌کنند. از امام صادقؑ روایت شده است که: «با حلم و مدارا آزار و اذیت مردم را از خود دور می‌کنند.»

در ***کافی*** و ***بحارالانوار*** نیز روایتی از امام صادقؑ نقل شده که می‌فرماید: مراد از «حسنه» تقیه و مراد از «سیئه» اذاعه (افشاگری) است. (کلینی، ۱۳۸۸: ۲ / ۲۱۷؛ مجلسی، ۱۳۶۶: ۷۲ / ۴۲۲)

آیهٔ دیگری که در ذیل آن، روایتی وارد شده که دلالت بر تقیه می‌کند آیه ۳۴ فصلت است:

Archive of SID

www.SID.ir

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ. (فصلت / ۳۴)

هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن تا دشمنان سرسخت تو همچون دوستان گرم و صمیمی تو شوند.

این آیه از جمله آیاتی است که دلالت بر مدارا نمودن با دیگران می‌کند و چنان‌که در بحث اقسام تقیه مطرح شد، مدارا نیز یکی از اقسام تقیه است.

همچنین روایاتی نیز در ذیل این آیه وارد شده که نشان از ناظر بودن این آیه به تقیه می‌باشد، چنان‌که علی بن ابرهیم از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده است:

«في قوله عزوجل: و لا تستوی الحسنة و لا السیئة، إن الحسنة التقیة و السیئة الاذاعه» (کلینی، ۱۳۸۸: ۲ / ۲۱۸) در قول خداوند متعال که فرموده: حسنه و سیئه مساوی نمی‌باشند، حسنه و کار نیک، تقیه بوده و سیئه و کار ناپسند، اذاعه (افشاگری) است.

علامه مجلسی در ***بحارالانوار*** افزون بر آیات صریحی که ذکر شد؛ آیات دیگری را نیز بر مشروعیت تقیه ذکر می‌کند و می‌نویسد: «دلالت می‌کند بر مشروعیت تقیه، آنچه که دلالت می‌کند بر نفی حرج»، مانند این سخن خداوند که می‌فرماید: «ما جعل علیکم في الدین من حرج؛ (خداوند) در دین، کار سنگین و شاقّی بر شما نگذارده است.» وی سپس می‌افزاید: «لزوم حرج و سختی در مواقعی که تقیه لازم می‌شود مخصوصاً هنگامی که اگر تقیه صورت نگیرد منجر به قتل و هتک آبرو می‌شود؛ واضح و آشکار است.» (مجلسی، ۱۳۶۶: ۲۹ / ۴۰۶)

آیت‌الله جوادی آملی در تفسیر ***تسنیم***، تقیه را از خطوط کلّی دین؛ یعنی اسلام دانسته نه از شرعه و منهاج تا به مذهب خاصی مربوط گردد. وی می‌نویسد: «به استناد برخی عمومات قرآن کریم نیز می‌توان «تقیه» را ثابت کرد؛ مانند: «وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيهِ؛ درحالی‌که (خداوند) آنچه را بر شما حرام بوده بیان کرده جز چیزی را که به آن ناچار شده باشید.» (انعام / ۱۱۹) این آیه دربارهٔ ذبیحه و میته است؛ اما حکم «الاّ ما اضطررتم» هرگز به میته و ذبیحه و مانند آنها اختصاص ندارد، بلکه به‌طور کلّی در حال اضطرار می‌توان موقتاً واجبی را ترک کرد یا حرامی را مرتکب شد، چون معیار حجیّت، اطلاق وارد است نه خصوصیت مورد». (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۳ / ۶۳۹)

آیهٔ دیگر که علامه مجلسی نیز آن را به‌عنوان دلیل بر مشروعیت تقیه می‌داند (مجلسی، ۱۳۶۶:

Archive of SID

www.SID.ir

۲۹ / ۴۰۶) آیه ۱۹۵ سوره بقره می‌باشد: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ؛ خود را به دست خویش به هلاکت نیفکنید.»

با توجه به عام بودن لفظ و اطلاق آن، می‌توان این آیه شریفه را ناظر بر هر چیزی دانست که عاقبتش منجر به هلاکت می‌شود، مگر اینکه دلیلی خاص وجود داشته باشد که از این حکم و قاعدهٔ کلی استثنا شده باشد.

فخر رازی در *تفسیر کبیر*، ضمن مراتب اکراه، در مرتبهٔ اول چنین می‌نویسد:

> مرتبه اول: وجوب، فعلی است که شخص بر آن مجبور شده باشد مانند اینکه او بر نوشیدن مسکرات یا خوردن گوشت خوک یا مردار مجبور گردد، در این صورت هرگاه با شمشیر تهدید شود انجام دادن این کارها بر او واجب می‌گردد؛ زیرا حفظ نفس از نابودی واجب است به خاطر قول خداوند متعال که فرموده: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ». (بقره / ۱۹۵) (رازی، ۱۴۰۸: ۲۰ / ۱۲۲)

طبرسی در ذیل همین آیه می‌گوید:

> از این آیه فهمیده می‌شود در صورتی که آدمی برای جان خود بترسد نباید به کاری که برایش خطر دارد اقدام کند و جائز است در صورت ترس، امر به معروف را ترک کند؛ چراکه این کار، القای نفس در تهلکه است و نیز از این آیه فهمیده می‌شود: هنگامی که پیشوای مسلمین برای خود و یا مسلمین بترسد می‌تواند با کفار و بغاة صلح نماید، چنان‌که پیامبر اکرمﷺ در حدیبیه و امام علی‌ؑ در صفین و امام حسن‌ؑ با معاویه صلح نمودند. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲ / ۲۸۹)

بر همین اساس در روایات زیادی از این آیه استدلال بر جواز تقیه شده است. چنان‌که ثابت بن انس از رسول گرامی اسلامﷺ نقل می‌کند که فرمود:

> طاعة السلطان واجبة و من ترك طاعة السلطان فقد ترك طاعة الله عزوجل و دخل في نهيه ان الله عزوجل يقول: و لا تلقوا بأيديكم إلي التهلكة. (حر عاملی، ۱۴۰۳: ۱۶ / ۲۲۰)
>
> اطاعت از حاکم واجب است هر کس آن را ترک کند اطاعت خدا را ترک نموده است و داخل در نهی خداوند شده که می‌فرماید: خود را با دست خویش به هلاکت نیفکنید.

Archive of SID

www.SID.ir

در ***وسائل الشیعه*** آمده: حذیفه نیز از امام صادق﵇ نقل می‌کند که فرمود: «**و لا تلقوا بأیدیکم إلي التهلکه قال هذا فی التقیة** (حر عاملی، ۱۴۰۳: ۱۱ / ۴۶۷)؛ این آیهٔ خدا که نهی کرده که خود را با دست خویش به هلاکت نیفکنید در تقیه است.»

«ممکن است شبهه‌ای مطرح شود که چرا امام حسین﵇ به این آیه عمل نکرد و با قیام، خود و عزیزانش را به دست مرگ سپرد؟ اما باید گفت: قیام امام حسین﵇ به خاطر این بود که اگر صورت نمی‌گرفت دین خدا تحریف می‌شد و از اعتبار ساقط می‌گردید و آن حضرت به خاطر دعوتی که از سوی مردم کوفه از وی شده بود و برای امر به معروف و نهی از منکر و عدم بیعت با یزید (حاکم ظالم) قیام فرمود تا اینکه شهید شد نه به خاطر اینکه فکر می‌کرد فرزند پیغمبر است و او را نمی‌کشند و یا اینکه دید اگر بیعت هم بکند او را خواهند کشت و فکر کرد مرگ با عزت بهتر از مرگ با ذلت است چنان‌که مرحوم طبرسی پنداشته است.» (قربانی لاهیجی، ۱۳۸۰: ۸ ـ ۷ / ۲۶۴)

با توجه به آیات و تفاسیر مفسران که در ذیل آنها ذکر شد، خداوند تقیه را مشروع دانسته و آن را برنامه حرکت مسلمانان در برابر فشار و شکنجه دشمنان قرار داده است. با این تأکیدهای قرآن و گفتار تفاسیر، دیگر نمی‌توان تقیه را امری خلاف شرع و قرآن و سنت را منزّه از آن دانست.

نتیجه

براساس مباحث پیش‌گفته «تقیه» حکمی از احکام و موضوعات اسلامی است که راهکاری بسیار مفید و مؤثر در جهت پیشبردِ اهداف مقدسِ انسانی و الهی در شرایط خاص می‌باشد و مربوط به مذهب خاصی نبوده بلکه مفسران و فقهای امامیه و غیر امامیه با استناد به آیات قرآن، مشروعیتِ آن را استنباط نموده و آن را امری مجاز و داخل در متنِ دین دانسته‌اند.

مفسران و فقهای امامیه بر خلاف اهل سنت در مفهوم تقیه توسعه داده و آن را به مواردی که بیمی در کار نباشد اما مصلحت، انجام آن را ایجاب نموده باشد، بسط داده‌اند. اما اهل سنت آن را مقید نموده و احکام آن را تحت عناوینی چون اضطرار و اکراه و دروغِ مصلحتی مطرح نموده و جواز یا وجوب آن را به زمانی که در آن بیم شدید و یا اکراه و اجبار وجود داشته باشد، وابسته ساخته‌اند.

اهل سنت در برخی از موارد، پا را فراتر نهاده و برخی از محرّماتی که قابل چشم پوشی نیستند ـ مانند زنا و قتل ـ را نیز در مقام تقیه جایز شمرده‌اند.

با نظر به آیات قرآن چنین می‌توان گفت که اسلام به‌عنوان آیینی جامع و فراگیر و فقه اسلام به‌عنوان فقهی انعطاف‌پذیر، برای پیروان خویش راهکارهایی قرار داده است که در شرایط دشوار،

Archive of SID

www.SID.ir

راهگشای رهروان صادق باشد. با توجه به این نگرش است که اهل سنت تقیه را، فی‌الجمله و به سانِ جان پناه پذیرفته اما شیعه آن را بالجمله و به تبع فرمایش امامان معصوم به سانِ یک جان پناه و بلکه به‌عنوان یک عبادتِ برتر که مسلمانان را از گزند حوادث نگاه می‌دارد؛ پذیرفته است.

بنابراین نتیجه تطبیقی این مقاله این است که تقیه سپری است که عقلِ سلیم در مقابل خطرهای مهلِک از آن بهره جسته و علاوه بر آنکه جواز عرفی و اجتماعی دارد، شرع نیز ـ که عقل کل است ـ آن را امضا و تأیید نموده و بر همگان وظیفه دانسته است.

منابع و مآخذ

- *قرآن کریم*، ترجمه محمدعلی رضایی اصفهانی.
- آلوسی، ۱٤۰۵ ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن و السبع المثانی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ابن‌جوزی، ۱٤۰۵ ق، *الأذکیاء*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ـــــــــــ، ۱٤۰۷ ق، *زاد المیسر فی علم التفسیر*، بیروت، المکتب الاسلامی.
- ابن‌حجر عسقلانی، ۱٤۰٦ ق، *فتح الباری بشرح صحیح البخاری*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ابن‌عربی، ۱۳۹۲ ق، *احکام القرآن*، بیروت، دار المعرفة.
- ابن‌عطیه اندلسی غرناطی، ۱٤۰۷ ق، *المحرّر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز*، تحقیق المجلس العلمی بفاس، بی‌جا، بی‌نا.
- ابن‌فارس، احمد، بی‌تا، *معجم مقاییس اللغة*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن‌منظور، جمال‌الدین محمد بن مکرم، ۱٤۰۸، *لسان العرب*، قاهره، دار المصریه.
- اطفیش، محمد بن یوسف، ۱٤۰٦ ق، *تیسیر التفسیر للقرآن الکریم*، عمان، وزارة التراث القومی و الثقافی التابعة لسلطنة عمان.
- امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۷۸، *الرسائل العشره (رسالة التقیة)*، تهران، عروج.
- ـــــــــــ، ۱۳۸٤، *تفسیر و شواهد قرآنی در آثار امام خمینی*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ـــــــــــ، ۱۳۷٦، *تقریرات کتاب البیع*، محمدحسن قدیری، تهران، عروج.

Archive of SID

www.SID.ir

- ـــــــــــ، ۱۳۶۳، ***کشف اسرار***، بی‌جا، بی‌نا.
- انصاری، مرتضی، ۱۳۷۵ ق، ***کتاب المکاسب (رسالة التقیة)***، تبریز، چاپخانه اطلاعات.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۷، ***تفسیر تسنیم***، قم، اسراء، چ دوم.
- حر عاملی، ۱۴۰۳ ق، ***وسائل الشیعه***، تهران، المکتبة الاسلامیة، چ ششم.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱٤۰۸ ق، ***تفسیر الکبیر***، دار احیاء التراث العربی.
- زبیدی، سید محمدمرتضی، ۱٤۰۹ ق، ***تاج العروس من جواهر القاموس***، بیروت، مکتبة الحیاة.
- سرخسی، شمس‌الدین، ۱٤۰٦ ق، ***المبسوط***، بیروت، دارالمعرفه.
- شافعی، محمد بن ادریس، ۱٤۰۰ ق، ***احکام القرآن***، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- الشملاوی، علی، بی‌تا، ***التقیه فی اطارها الفقهی***، بی‌جا، بی‌نا.
- شوکانی، محمد بن علی، ۱۹۹٦ م، ***فتح القدیر الجامع بین فنّی الروایة و الدرایه من علم التفسیر***، بیروت، دار المعرفة.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱٤۱۷ق، ***المیزان فی تفسیر القرآن***، بیروت، مؤسسه أعلمی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، ***مجمع البیان فی تفسیر القرآن***، تهران، ناصرخسرو.
- طبری، محمد بن جریر، بی‌تا، ***جامع البیان عن تأویل القرآن***، تحقیق محمود محمد شاکر، دار المعارف، مصر.
- طوسی، محمد بن حسن، بی‌تا، ***التبیان فی تفسیر القرآن***، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- العمیدی، ثامر هاشم، ۱۳۷۷، ***تقیه از دیدگاه مذاهب و فرقه‌های اسلامی غیر شیعی***، ترجمه سید محمدصادق عارف، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- الفرغانی الحنفی، ۱٤۰٦ ق، ***فتاوی قاضیحان***، مطبوع بهامش الفتاوی الهندیه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- قاسمی، محمد جمال‌الدین، ۱۳۹۸ ق، ***محاسن التأویل***، دار الفکر.
- قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، ۱۴۰۷ ق، ***کنز الدقائق و بحر الغرائب***، تحقیق مجتبی عراقی، قم، جامعه مدرسین.
- قرطبی مالکی، ابوعبدالله محمد ابن احمد، ۱۴۰۵ ق، ***الجامع لاحکام القرآن***، دار احیاء التراث العربی.

Archive of SID

www.SID.ir

- قربانی لاهیجی، زین‌العابدین، ۱۳۸۰، *تفسیر جامع آیات الاحکام*، قم، سایه، چ دوم.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۸ ق، *الکافی*، تهران، الاسلامیة.
- کیا هراسی، ۱۳۸۲ ق، *احکام القرآن*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- مالک بن أنس، بی‌تا، *المدوَّنة الکبری*، مصر، مطبعة السعادة.
- ـــــــــ، ۱۳۸۲ ق، *الموطّأ*، بیروت، دار القلم.
- ماوردی، ابوالحسن، ۱۴۰۶ ق، *النکت و العیون*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- متقی هندی، ۱۴۰۵ ق، *کنز العمال*، بیروت، مؤسسة الرسالة.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۳۶۶، *بحارالانوار*، تهران، المکتبة الاسلامیة.
- مراغی، محمدمصطفی، ۱۹۸۵ م، *تفسیر المراغی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مغنیه، محمدجواد، ۱۳۸۸، *تفسیر الکاشف*، بی‌جا.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۳۶۳ ش، *تصحیح الاعتقاد بصواب الانتقاد*، تعلیق هبةالدین شهرستانی، قم، منشورات رضی.
- مکی العاملی، محمد بن جمال‌الدین (شهید اول)، ۱۹۸۰ م، *القواعد و الفوائد*، تحقیق عبدالهادی حکیم، نجف اشرف، منشورات جمیعة منتدی النشر.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۸۶، *تفسیر نمونه*، تهران، انتشارات دار الکتب الاسلامیه.

Archive of SID

www.SID.ir